

# پدر از زبان دختر

## مهندس مهدی بازرگان

### به روایت زنده‌یاد فرشته بازرگان (بنی‌اسدی)

که هستی را نمی‌بینم بقایای  
کند در حق درویشان دعایی

غرض نقشی است کز ما باز ماند  
مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت



دکتر فائزه توکلی  
پژوهشگر تاریخ

فرشته بازرگان سومین فرزند مهندس مهدی بازرگان در بیستم دی‌ماه ۱۳۲۴ در تهران چشم به‌جهان گشود، مادر او ملک طباطبائی از خانواده‌ای روحانی‌تبار و فرزند آیت‌الله سیدمحمد طباطبائی و نوه آیت‌الله شیخ مرتضی آشتیانی است. فرشته در رشته آموزش و پرورش قبل از دبستان و روانشناسی تربیتی در مدرسه عالی شمیران و دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران تحصیل کرده و هم‌اکنون به تدریس زبان انگلیسی و تحقیق و مطالعات پژوهشی در زمینه قرآن مشغول است. سایر فرزندان بازرگان؛ زهرا، عبدالعلی، فتانه و محمدنوید هستند. زهرا دارای دکترای روانشناسی تربیتی و استاد و عضو هیات‌علمی دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران است و او همچنین معاونت امور آموزشی سازمان یونسکو در تهران را برعهده دارد.

عبدالله بازرگان مهندس معمار و پژوهشگر و مفسر و معلم قرآن است. او در حال حاضر در خارج از کشور اقامت دارد و در آنجا در رشته تحصیلی خود مشغول به کار است اما بیشترین فعالیت و تلاش او در زمینه تحقیق و تألیف و تدریس و تفسیر قرآن مراکز مختلف اسلامی برای مسلمانان خارج از کشور است. فتانه بازرگان تحصیلاتش را در رشته علوم سیاسی در دانشگاه تهران به پایان رسانید و هم‌اکنون مدرس زبان انگلیسی است. محمدنوید بازرگان دارای مدرک دکترای در رشته ادبیات و زبان فارسی است و هم‌اکنون به تدریس در دانشگاه آزاد و تحقیق و تألیف در همین زمینه می‌پردازد.

متن فوق حاصل مصاحبه تاریخ شفاهی اینجانب با زنده‌یاد خانم فرشته بازرگان (بنی‌اسدی) دختر زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان است که در سال ۱۳۸۹ انجام گرفته است. بخش کوتاهی از بیانات او در مورد پدر ارجمندشان در زیر می‌آید (لازم به ذکر است مجموعه مصاحبه‌های تاریخ شفاهی زنان انقلاب در قالب کتابی به نام «زنان مبارز» در دست چاپ موسسه نشر آثار امام (ره) و متن زیر فقط بخش کوتاهی از مصاحبه است.)

این زندگی پرتلاطم بود، همواره ما را باری و راهنمایی و امیدوار کرده و ساحل نجات و رهایی را نشان‌مان می‌داده‌است.

#### خانواده‌پدري

پدرم در سال ۱۲۸۶ مقارن با انقلاب مشروطیت در خانواده‌ای متدین و مذهبی به‌دنیا آمد. پدر او حاج عباسقلی بازرگان از تجار متدین و متقی و فردی خوشنام و وطن‌دوست و اصالتاً آذربایجانی بود. مادرش به‌نام صدیقه، بانویی صبور و سلیم‌النفس و مهربان و فداکار بود، پدرم دارای ۵ برادر و ۵ خواهر بودند که از آنها تنها برادر کوچک‌ترشان مصطفی در قید حیات هستند. بازرگان پس از تحصیلات ابتدایی، دوره متوسطه را در دارالمعلمین مرکزی که از اولین مدارس به سبک جدید بود، طی کرد و سپس به‌همراه اولین گروه از محصلین اعزامی از طرف دولت ایران برای تحصیلات رهسپار فرانسه شد.

#### تأثیر سفر اروپا در روحیه و زندگی بازرگان

پدرم در شهریورماه ۱۳۰۷ به‌اتفاق جمعی از محصلین ایرانی برای تحصیلات عالی از طرف دولت ایران (رضاشاه) به فرانسه اعزام شد. او در مدت ۷ سال اقامت در فرنگ ضمن توجه و تقیه و عمل به فرایض دینی و رعایت آداب و سنت‌های اصیل مذهبی و اعتقادی خود، در رفتار و آداب زندگی مردم غرب تعمق و تفکر کرده و درس‌های عملی و مفیدی از صراحت و جسارت و اعتماد مردم به یکدیگر و عمل‌گرایی آن خطه آموختند.

می‌گفتند؛ ما ادعای دینداری و خداشناسی می‌کنیم و شعارهای مذهبی می‌دهیم اما آنها بدون اینکه مسلمان باشند به شعارهای ما عمل کرده و بدون تظاهرات دینی، اهل دروغ و دغل‌بازی و کلاه‌گذاری نیستند. شرح مفصل تجربیات او در سفر فرنگ در

#### تولد و خانواده

در یک روز سرد و برفی در محله عین‌الدوله تهران چشم به جهان گشودم. سومین فرزند خانواده هستم و در میان یک خواهر و برادر بزرگ‌تر و یک خواهر و برادر کوچک‌تر قرار گرفته‌ام. بالاترین موهبت زندگی‌ام را زیستن در کنار پدری می‌دانم که چه در زمان حیات و حضورش و چه پس از رحلت، همواره آموزگار و الگوی کم‌نظیری برای فرزندان و اطرافیانش بوده است. وجود مادری پاکدل و مهربان و خواهران و برادرانی که هرکدام نمونه‌هایی از اخلاق و صداقت هستند، نعمت‌هایی است که خداوند بر من ارزانی داشته‌است.

زندگی در خانواده ما همواره پرحادثه و پرتلاطم بوده‌است و از وقتی که به یاد دارم کمتر دوره‌ای بوده که ما مثل یک خانواده معمولی و فارغ از دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی اوقات‌مان را سپری کرده باشیم. خیلی کوچک بودم که در آبادان شاهد جریان ملی شدن صنعت نفت و مسئولیت‌های پدر به‌عنوان مدیرعامل شرکت نفت و هیجانانگیز و تحولات و بازتاب‌های آن در اطراف و در خانواده بودم. صحنه‌هایی از کودتای ۲۸ مرداد را به‌خاطر دارم و نگرانی‌ها و نومی‌های پس از آن و گرفتاری‌های متعدد و پی‌درپی که خانواده ما هرگز از آن بی‌نصیب نماند... به‌رحال علی‌رغم همه فراز و نشیب‌ها و ناملایماتی را که تجربه می‌کردیم، حضور پدری متوکل و مصمم و مهربان که سکandar

کتاب پدر بزرگ من بازرگان نازنین بنی‌اسدی ذکر شده است. او پس از بازگشت به ایران کتابی در این زمینه به نام «مذهب در اروپا» را به رشته تحریر درآورده و تجربیاتش را از این سفر برای هموطنان بازگو کردند. نکته دیگری که او را در آن زمان تحت تأثیر قرار می‌دهد و بعدها در زندگیش به عمل و اجرا درمی‌آورد، وجود روحیه تعاون و همکاری و مشارکت در کارهای دسته‌جمعی و راهاندازی انجمن‌ها و جمعیت‌های همفکر و همکار و هم‌هدف بود. او متعاقباً مشوق و مونس انجمن‌های بسیاری در ایران از جمله انجمن اسلامی مهندسين، انجمن اسلامی پزشکان، انجمن اسلامی معلمین ... در سال‌های قبل از انقلاب شد.

پدر همچنین جلسات تفسیر قرآن را به همراه آیت‌الله طالقانی در مسجد هدایت پایه‌ریزی کرده و آنجا تدریجاً به مکانی برای ارشاد و هدایت و بیداری جوانان تبدیل و آموزش تفسیر قرآن از حالت سنتی و تکراری خارج شد و به‌صورت تدریجی و تحقیقی توسط دانشجویان و علاقه‌مندان با تفسیر روشنگرانه مرحوم طالقانی انجام می‌گرفت.

او تحصیلات خود را در رشته مهندسی ترمودینامیک و نساجی تا سطح دکترا در پاریس با درجه ممتاز به پایان رساند و با چمدانی انباشته از تکنیک و دانش فنی و مجمع و تجربیات و آموزه‌های بسیار از رمز و راز پیشرفت اروپاییان و با استحکام در عقاید دینی و نگرشی نو به اسلام برای خدمت به وطن بازمی‌گردد.

او در طول حیات خود مسئولیت‌های مهمی چون ریاست دانشکده فنی دانشگاه تهران، عضویت در هیات منتخب اعزامی برای خلع

ید از شرکت نفت انگلستان، رئیس هیات‌مدیره شرکت ملی نفت، رئیس سازمان آب تهران و مدیریت چندین شرکت صنعتی و فنی و نخست‌وزیری دولت موقت انقلاب و سپس نمایندگی اولین دوره مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۵۸ را برعهده داشت.

از او بیش از ۴۰۰ کتاب، سخنرانی، مقاله و پروژه‌های علمی و صنعتی به یادگار مانده است. همچنین به پایه‌گذاری موسسات و انجمن‌های غیردولتی متعددی همچون انجمن اسلامی مهندسين، پزشکان، معلمین و دانشجویان همت گماشت. ولی پیام آزادی‌خواهانه و مدارا و اعتدال و مبارزه با جمود فکری و تعصبات دینی و پاسداری و عمل به ارزش‌های اخلاقی برترین میراثی است که او از خود به‌جای نهاده است.

## آموزه‌های تربیتی پدر در خانواده

یکی از ویژگی‌های پدرم عمل کردن به آنچه می‌گفتند، بود. به‌دلیل یکپارچگی شخصیت و رفتارش در خلوت و خانواده نیز با صفا و توجه و محبت بود و این ناشی از عقاید و باورهای آزادی‌خواهانه‌اش بود.

او در زمانی که با مادر و خانواده زندگی می‌کرد و چه در ایامی که در حبس و زندان بود، از کار و برنامه زندگی ما بچه‌ها و شرایط خانواده غافل نبود، در ملاقات‌هایی که هفته‌ای یک‌بار داشتیم مسائل تک‌تک ما را پرس‌وجو کرده و با نامه‌های هفتگی که از زندان برای‌مان می‌فرستاد، سفارش و توصیه مخصوص کرده و از طریق دوستان و آشنایان‌شان نیز مشکلات ما را پیگیری و حل و فصل می‌کرد. با هر کدام از ما فرزندان ارتباط مخصوص و منحصربه‌فردی داشت به‌طوری که هر کدام فکر می‌کردیم که بیش از سایرین مورد توجه و محبت هستیم! میان پسران و دختران تفاوتی نمی‌گذاشت و شاید تاحدی با دختران ملایم‌تر و مهربان‌تر بود.

او با وجود اعتقادات عمیق مذهبی، با اکراه و اجبار در مسائل دینی و ایمانی مخالف و معتقد بود؛ ایمان در انسان‌ها ناشی از رابطه‌ای منحصربه‌فرد و اختیاری میان خدا و بنده است و دخالت در این ارتباط، مانع و سدی می‌شود که انسان‌ها را از خدا دور کرده و ایمان‌شان را مخدوش و سست و آلوده می‌کند. او فردی شجاع و در ایستادگی در برابر ظلم و ناحق بسیار مقاوم و متوکل بود.

یک‌بار به مادرم گفته بود؛ خیلی دلم می‌خواهد احساس ترس را تجربه کنم چون هرگز از چیزی واقعا نترسیده‌ام! معتقد بود؛ کسی که عظمت خدا و خوف و خشیت از او و مسئولیت پاسخگویی اعمال خود را در برابر خداوند احساس کند در مقابل هیچ قدرت و عظمتی مرعوب یا مجذوب نخواهد شد.

## از او بیش از ۴۰۰ کتاب،

## سخنرانی، مقاله و پروژه‌های

## علمی و صنعتی به یادگار

## مانده است

یادم می‌آید قبل از انقلاب، یک روز بعدازظهر از ساواک تلفن کردند و اطلاع دادند که برای دستگیری پدر عازم منزل ما هستند و او منزل را ترک نکند. پدر نیز با خونسردی ساک زندان را که همیشه آماده داشت، دم دست گذاشت و چون متوجه شد مأموران مدتی تأخیر کرده‌اند به مادرم گفت؛ من قدری خسته‌ام می‌روم چرتی بزمن هروقت اینها آمدند مرا بیدار کنید و به اتاق خود رفت و لحظاتی بعد به خواب عمیقی فرو رفت!

پدرم نسبت به اعمال ارزش‌های اخلاقی و تربیتی در محیط خانواده و در ارتباط با فرزندان نیز بسیار دقیق و حساس بود. معتقد بود؛ بی‌مسئولیتی و رفاه و نازپروری بچه‌ها را وابسته و بی‌شخصیت کرده و در زندگی آینده آنان اثرات سوئی خواهد گذاشت. ما فرزندان نیز تا زمانی که در خانه پدر بودیم، هر کدام مطابق با توانایی‌ها و استعدادمان وظایف و مسئولیت‌هایی را برعهده داشتیم و باید اوقاتی را به همکاری در امور خانه اختصاص می‌دادیم. او معتقد بود؛ انسان‌ها در تلاش و زحمت و کار و تحمل سختی‌هاست که رشد کرده و ساخته می‌شوند و قدر عافیت را می‌دانند.

سال‌هایی را که به دبستان می‌رفتم، به یاد می‌آورم که در آن زمان پدر تازه یک ماشین شورلت قدیمی آبی‌رنگ خریده بود. من و خواهر کوچک‌ترم بسیار خوشحال شده بودیم که دیگر مجبور نیستیم صبح‌ها پیاده تا مدرسه برویم اما به‌زودی متوجه شدیم که ایشان شب‌ها که از سر کار باز می‌گشتند، ماشین را در پارکینگ عمومی که چند کوچه پایین‌تر از منزل ما بود، گذاشته و ما باید پیاده‌روی صبحگاهی را تا آنجا ادامه می‌دادیم و در جواب اعتراض ما می‌گفت؛ حالا هم از پیاده راه رفتن محروم نمی‌شوید و هم قدر ماشین‌سواری را می‌دانید!

پدرم معتقد بود؛

بی‌مسئولیتی و رفاه

و نازپروری،

بچه‌ها را وابسته و

بی‌شخصیت کرده

و در زندگی آینده آنان

اثرات سوئی

خواهد گذاشت

جمعه را به خانواده و بودن با بچه‌ها اختصاص می‌داد. می‌گفت؛ جمعه‌ها روز جماعت است نه روز کار. اگر می‌دید ما مشغول درس و مشق هستیم، پس از اعتراض، بساط ما را جمع می‌کرد. صبح‌های جمعه خودش زودتر از دیگران بیدار می‌شد و پس از نماز و دعای صبحگاهی و قرائت قرآن، کیف سفری کوچکی را که داشت، آماده می‌کرد و بساط صبحانه را در آن می‌چید. سپس ما را یکی یکی از خواب بیدار می‌کرد و به کوه و تفرجگاه‌های اطراف تهران می‌برد. مسیرهای راهپیمایی، کمتر تکراری بوده و او هربار مسیر تازه و مناظری جدید را کشف و انتخاب می‌کرد. در پیاده‌روی یا کوهنوردی و متوجه کردن ما به شگفتی‌های طبیعت و مناظر اطراف و زیبایی‌های طبیعی در فصول مختلف به مشکلات و مسائل و درد دل‌های ما گوش می‌کرد و با صبر و حوصله و محبتی به یادماندنی با هر کدام از ما فراخور حال و درک‌مان پاسخ‌ها و راهنمایی‌هایی می‌کرد. در این راهپیمایی‌ها، درس‌های بزرگی از خداپرستی، انسانیت و آزادمنشی و پاسداری از ارزش‌های اخلاقی می‌داد.

او در امر تربیت، تشویق را بسیار مؤثرتر و ماندنی‌تر از تنبیه می‌دانست. خاطرم هست که در یکی از ماه‌های رمضان، من و خواهر کوچک‌ترم دیگر به سن تکلیف رسیده بودیم و قصد روزه گرفتن داشتیم. ما به دلیل عدم آمادگی جسمی تحمل گرسنگی را نداشته و پدر چند روزی ما را به نزد یکی از اقوام به شهرستان فرستاد که هم سفر و سیاحتی کرده باشیم و هم مکلف به انجام کاری که در توان‌مان نیست، نباشیم. بعدها که بزرگ‌تر و توان‌تر شده بودیم، اولین ماه رمضان را که به‌طور کامل موفق به گرفتن روزه‌ها شدیم اولین ساعت مچی را در روز عید فطر از پدر جایزه گرفتیم. وقتی که ساعت مچی سبزرنگ را به دستم می‌بست، گفت؛ این هدیه کوچکی از طرف من است اما هدیه خداوند به خاطر تحمل گرسنگی و عبادتی که برای او کردی، بسیار بزرگ‌تر و ارزشمندتر خواهد بود.

#### والسلام

سالگرد وفات مهندس بازرگان  
دی ماه ۱۳۹۹

برادرم عبدالعلی یکی از شاگردان خوب دبیرستان البرز بود که در آن زمان یکی از بهترین دبیرستان‌های تهران محسوب می‌شد. ضمناً با منزل ما فاصله خیلی زیادی هم نداشت.

زمانی که مرحوم دکتر سبحانی (۶) به اتفاق تنی چند از دوستان، دبیرستان کمال را در نارمک تأسیس و راه‌اندازی کرد، پدر نیز برادرم را از مدرسه البرز به آنجا منتقل کرد. مدرسه کمال با خانه ما فاصله زیادی داشت و یادم می‌آید که برادرم این مسیر طولانی را هر روز با دوچرخه تا مدرسه طی می‌کرد. علاوه بر آن این مدرسه تازه تأسیس شده بود و شهرت و وجهه‌ی کالج البرز را نداشت اما او معتقد بود؛ سختی‌های موقت و گذرا در برابر بهره‌مندی‌های اساسی، امری قابل تحمل و پذیرفتنی است، چنانچه با اعتقاد و انگیزه و شناخت و بصیرت باشد.

پدرم در محول کردن مسئولیت‌های مختلف به فرزندان تأکید و توجه زیادی داشت. در سال‌های اول دبیرستان بودم که در تابستان آن سال به علت گرفتاری‌ها و مشغله پدر، فرصتی برای مسافرتی هر چند کوتاه برای ما پیش نیامده بود. در برابر اصرار و ابراز علاقه ما به مسافرت در جواب گفت؛ خودتان بروید و بلیت اتوبوس بگیرید و چند روزی به شمال بروید و البته این پیشنهاد با اعتراض شدید مادرم مواجه شد که سخت نگران خطرات احتمالی و عواقب این کار بود اما ما هیچ‌انزده و خوشحال از این تجربه جدید بار خود را بسته و با بودجه مختصری و با تشویق پدر به سفری چندروزه به شمال رفتیم. در این سفر البته به دلیل بی‌تجربگی و ناآشنایی، متحمل مشکلات و سختی‌هایی هم شدیم اما به نوعی از پس آنها برآمده و یادآوری خاطرات آن سفر چندروزه به اتفاق خواهر و برادرم و بدون وجود هیچ بزرگسالی در کنارمان همیشه به ما احساس استقلال و اعتماد به نفس و باور به توانایی در حل مشکلات را می‌داد.

پدرم علی‌رغم حجم زیاد مشکلات سیاسی و اجتماعی و مسئولیت‌های علمی و فرهنگی روزهای تعطیل و روزهای

او معتقد بود؛  
سختی‌های موقت و گذرا  
در برابر بهره‌مندی‌های  
اساسی، امری قابل تحمل  
و پذیرفتنی است، چنانچه  
با اعتقاد و انگیزه  
و شناخت و بصیرت  
باشد

